



هو المعنى



پند نامہ

حضرت محمد غزالی

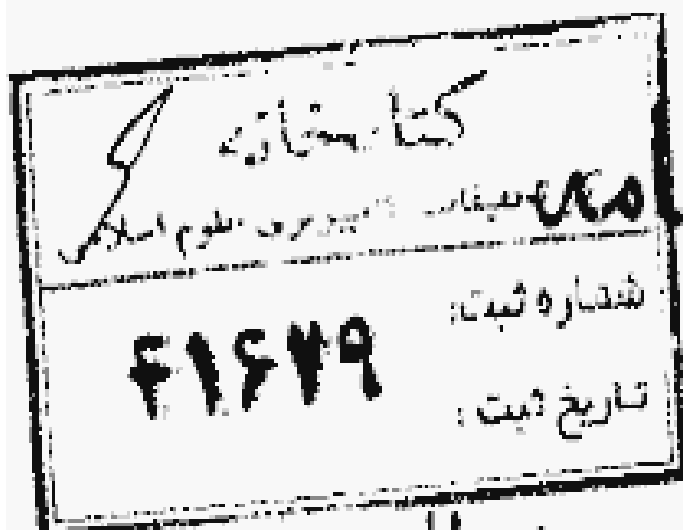
به یکی از ملوک



اندک توجه به درجات نفیسه آن روح

هر سعادت مند را بیدار و متلذذ

خواهد کرد



پند نامه

حضرت محمد غزالی

به یکی از ملوک



مرکز تحقیقات و پژوهش علوم اسلامی

تفکر و تأمل در مندرجات آن

مذهب اخلاق نوع بشر است

.....

﴿مطابقه طهران﴾

بسم الله الرحمن الرحيم

مرفومه^۱ که یکی از ملوک^۲ بمحضرت خواجه^۳
امام^۴ محمد غزالی نوشته و از ایشان طلب نصیحت
کرده این است: ای یگانه عصر و ای فرید^۵ دهر ای قطب^۶ سالک و
ای هادی^۷ سالک ای نجم باهر^۸ و ای شمع زاهر^۹ ای
امام همام و ای حجة اسلام اگر چه کتب
احیاء العلوم و جواهر القرآن و کیمیای
سعادت و غیرها در خصوص نصایح سخن را
باقصای^{۱۰} مراتب رسانیده اند اما مخلص را التماس
اینست که چند اوراق در باب نصیحت از کیمیا
و احیاء با سهل عبارات انتخاب نموده روانه

۱ بزرگ ۲ پیشوا ۳ آنها ۴ سید قوم که مدار کار

با او باشد ۵ روشن و ظاهر ۶ روشن و بلند ۷ نهایت

فرمایند تا که مخلص هر بامداد بمطالعه آن مشرف شود و از برکت انفس آنحضرت باطن مخلص متأثر گردد بلکه فی الجمله روی ارادت از دنیای دایه غدار بسرای جاوید دارالقرار آرد و چون این نامه بحضرت حجة الاسلام رسید فی الحال نظر باجابت التماس پادشاه این چند ورقه را نوشته برای پادشاه فرستاد و مکتوبی نیز علیحده نوشته و ضمیمه اوراق نمود و رسول را فرمود که پادشاه پیش از مطالعه اوراق این مکتوب را بخواند

ای عزیز التماس که از ما کردی اگر از سر صدق و رغبت است زهار که از هفته یکروز بر سر کار بندگی خدا کنی و روی از کار و بار دنیا بکار آخرت آری و آن روز روز آدینه است که عید المؤمنین و حج المساکین است و حضرت پروردگار آن روز را در میان روزها

و اوقاتها خاصةً برای طاعت خود اختیار کرده
 است و ساعتی است که هر که آن ساعت را دریابد
 و در آن ساعت حاجت خواهد خدای تعالی
 بلاشك از برکت آن ساعت حاجت او را برآورده
 و با حاجت مقرون گرداند

چه شود ای ملك اگر هفته یکروز خدا را
 خدمت کنی اگر ترا غلامی باشد و او را
 کوئی ای بنده من اگر از هفته تو يك روز
 بخدمت من مشغول شوی از تقصیراتش روزه
 تو خواهم گذشت و اگر نه عقوبت عظیم بتو
 خواهم رسانید و او گوش بسخن تو نکند و
 فرمان ترا منقاد نگردد حال او نزد تو چون
 خواهد شد با وجود اینکه او بنده مجازی
 نیست و تو بنده حقیقی خدائی البته شب آدینه
 نیت روزه کن و اگر روز پنجشنبه هم روزه
 باشی بهتر و خوب تر است و روز آدینه پیش
 از صبح برخیز و غسل کن و جامعه پاک

در پوش و نماز صبح را باتفاق يك دو نفر
از صلحا بگذار و تا آفتاب بر آید سخن دنیائی
با کسی مگوی و روی از قبله مگردان و هزار بار
لا إله إلا الله و محمد رسول الله صلی الله علیه
و آلیه و سلم بگویی و چون آفتاب بر آید کسی
را بگویی که این اوراق بر تو بخواند و چون
از استماع این اوراق فارغ شوی چهار رکعت
نماز تسبیح (در آخر رساله شرح داده
میشود) بکن که ثواب آن بسیار عظیم است
و در همه وقت خاصه در روز جمعه پس از
نماز تسبیح هفتاد بار استغفر الله و اتوب
إلیه بگویی و بعد از آن هر جا نشینی اللهم صل
علی محمد و آله بخوان چندانکه خواهی و
از صدقه هر چه از دست بر آید تفصیر مکن
ای مالک در يك هفته روز آدینه را بدین
دستور بگذار و این اوراق را هر آینه استماع
کن انشاء الله تعالی باطن تو البته من ضامن

که متأثر شود و محبت دنیای دنی در دل تو کمتر
 گردد و میل تو بجانب آخرت بیش گردد و
 اوراق مذکوره این است بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ
 الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَالصَّلٰوةُ
 وَالسَّلَامُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ وَاَصْحَابِهِمُ الْجَمِیْعِ
 اما بعد بدان و آگاه باش ای عزیز روزگار
 که حال تو از دو حد بیرون نیست یا آنست
 که از مره گروندگان و معتقدان بخدا و ملائکه
 و رسولی و ترا یقین است به کلام خدا و رسول
 خدا از بیانات موت و قبر و بعث و حشر و
 حساب و کتاب و عقاب و عذاب و غیر ذلک
 و یا این است که از مره منکران و ناگروندگان
 و ترا یقین آنست آنچه که کلام خدا بآن ناطق
 است و رسول خدا را بآن فرستاده اند
 همه دروغ و کذب است نه حشر است و نه حساب
 نه ثواب است و نه عقاب و انفاق که از انبیاء
 و اولیاء و علماء و صلحاء امت محمد صلی الله

علیه و علی اله و سام واقع شده است بر خلاف
 واقع شده و همه دروغ گفته اند و کار ایشان
 عیث است و همه بر سر ضلالت بوده اند ای
 عزیز اگر از زمره نانبه که بخدا و رسول خدا
 و فرموده ایشان کافری مرا با تو هیچ کاریست
 و جای سخن با تو نموده است و سخن
 من از سخن خدا و رسول بالاتر نیست تو که
 تا حال بسخن خدا و البیاء و اولیاء نگرویده
 و اعتقاد نکرده بسخن من کی اعتقاد کنی سخن
 من با تو همانست که آنچه از دست بر می آید
 در این پنجروزه از استیفاء شهوات و ارتکاب
 محرمات هیچ تقصیر ممکن که زمان ریاست تو
 فقط در این پنجروز است و بس در این صورت
 کام خود را از این پنج روز بگیر که بعد از
 این پنج روز دگر راحتی نخواهی دید بلکه در
 عذاب ابدی محلد خواهی شد و اگر ای عزیز
 از زمره حد اولی که اعتقاد بخدا و ملائکه

و کتب و رسل داری و ترا یقین است که
 در فرموده خدا و رسول خدا هیچ شک نیست
 پس گوش بسخن خدای خود کن تا بدانی که
 ترا برای چه آفریده است و تو باقی یا فانی
 و بعد از فنا ترا بقای ابدی دهند یا نه و
 بعد از بقاء تو از اهل ثوابی یا عقاب و مدار
 ثواب و عقاب تو بر چیست حال خود را
 مو به مو از خدای خود بدان که سر انجام تو
 چیست تا در طلب آن بکوشی و خود را در
 هلاک ابدی نیندازی اول بدان ای عزیز که
 حضرت پروردگار تو چنین می فرماید که
 ای انسان ترا به عبث نیافریده ام
 أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا بَلْ كُنَّا
 انسان ترا برای بندگی خود آفریده ام و از
 تو بندگی میطلبیم .

۱ آیا می پندارید شما از فرط غفلت همه ما شما را

وَمَا خَلَقْتُ الْإِنْسَانَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ۱
 و ترا می انسان شربت مرگ خواهم چشائید
 كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ۲ و بعد از موت ترا
 زنده خواهم کرد

و نُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ
 إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ ۳ قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَن
 بَعَثَنَا مِن مَّرْثَدِنَا ۴ هَذَا مَا عَلَّمْنَا
 وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ ۵

و بعد از زنده کردن ای انسان ترا
 حساب لازم است که مقابل دره عمل تو از ما
 پنهان و پوشیده نیست همه را خیر و شرح حساب
 خواهیم کرد.

۱ یا فریدم بران و آدمیان را مگر برای اینکه بشناسند و
 پرستند مرا

۲ هر نفس چشنده مرگ است

۳ و دمیده شود در صور پس تا گهان ایشان از گور ها بیرون
 آمده بسوی پروردگار خویش بشنابند و چون برانگیخته شوند
 گویندای وای بر ما کسی بر انگیزت ما را از گور های ما آری این
 همانست که وعده داده بود خدای تعالی و راست گفتند پیغمبران

وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ
 فَلَا تُغْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ
 مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ^(۱)

بعد از حساب ای انسان اگر حسنات تو
 راجح تر است ما از تو راضیم و در عیش و
 نعیم ابدی مخلد خواهی شد و اگر سیئات تو
 راجح تر است ما از تو ناراضیم و مقام
 ابدی و همیشه کنی تو هاویه است

فَأَمَّا مَنْ نَقَلَتْ مَوَازِينَهُ فَبُورٍ فِي
 عَيْشَةٍ رَاضِيَةٍ وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ
 فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ^(۲)

۱ - و در میان نهم ترازوهای عدل را برای جزای روز دستخیز
 که عمل را بدان بسنجند پس مشم کرده نشود بر هیچکس چیزی
 از حق او یعنی از نیک و بد هیچ عملی تا سنجیده گذارده نشود
 و اگر باشد عمل بمقدار دانه اسپند حاضر گردانیم آنرا و ما
 حساب کننده کافی هستیم بر اعمال بندگان را

۲- هر که را سنگین باشد مقادیر نیکبهای او نسبت به بدبهایش
 پس او دارای زندگانی پسندیده خواهد شد و هر که را سبک باشد
 مقادیر خوبیهای او نسبت برشتیهایش پس جای او هاویه که از درکهای
 جهنم است خواهد بود

و بدان ای انسان که مدار کار آخرت بر عمل
است و کار با رزوهایی تو راست نیاید

لَيْسَ بِأَمَانِكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلَ الْكِتَابِ
مَنْ يَعْمَلُ سُوءًا يُجْزِيهِمْ وَلَا يُجِدُ لَهُ مِنْ
دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا وَمَنْ يَعْمَلْ مِنْ
الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنثَىٰ وَهُوَ
مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا
يُظَاهَمُونَ نَقِيرًا^(۱)

ای عزیز دعوی تو آن بود که بخدا
ایمان داری و سخن خدا را دروغ نمیدانی
و تکذیب خدا نمیکنی پس تامل کن
در ایستهای گذشته يك بیک که بلاشك و شبهه

۱ - کار بر وفق آرزوی شما و آرزوی اهل کتاب نیست یعنی
هیچ کاری بارز و بر نیاید بیت - بارز و هوس بر نیاید
این معنی باب دین و خون جگر تواند بود - هر کسی کار بد
بکند جزا داده خواهد شد بان و نیاید برای خود بجز خدای تعالی
هیچ دوست و یاری دهند و هر که بجای آرد از کارهای
شایسته از مرد با زن و او دارای ایمان باشد (چه عمل بدون ایمان
اعتبار ندارد) پس آنها که کارهای شایسته کننده اند داخل بهشت
شوند و بمقدار يك تقیر که بر پشت دانه خرما باشد مورد ظلم
و ستم نمیگردند

کلام قدیم معجز و بان است هیچکدام از آنها
قابل تأویل نیست که آنرا از معنی که معلوم
تو شد منصرف گرداند و معلوم شریفست .

ای عزیز خدایند لم یزل و لا یزال
این آیتها که قبول تأویل نمیکنند بر تو
فرستاده که ترا برای بندگی خود آفریده‌ام
نه برای لهو و لعب دنیا و ترا بعد از موت
حیات ابدی خواهم داد و ترا البته حساب
اعمال خواهم کرد و مدار کار آخرت تو بر
اعمال صالحه و طالحه است بر اعمال
طالحه معذب ابدی خواهی شد و باعمال صالحه
مرحوم و متنعم ابدی خواهی گردید .

و دعوی تو ای عزیز چنان بود که به کلام
خدا اقرار داری و خدا را در این سخن ها
که بتو فرستاده است تکذیب نمیکنی بلکه
یقین میدانی که در این سخن ها صادقست
و در این سخن او خلاف نیست

پس زمام القیاد بدست هوای نفس اماره
 در استیفاء شهوات و امالی^۱ تا کی دهی و پشت
 اعتماد بدین مزخرفات فانی تا کی کنی دنیا
 در اصل کم است قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ^۲
 و از این کم کمی مانده است و از این مانده
 ضکم کمی بتو داده اند نه همه و از آن
 کم هم که بتو داده اند کمی در دست تو
 مانده است .

ای عزیز تو که در سن هفتادی پس روی
 از سلطنت ابدی باقی گردانیدن و توجه
 باین کم اندر کم خسیس خبیث مکرر با
 رنج آمیخته کردن نه شیوه عاقلانست و
 بسبب این پنجره روز منحصراً ملک ابدی و
 آسایش جاودانی از دست خود رها کردن
 نه کار شیر مردانست

پای در میدان مردی نه و عقل خود را

۱ آرزو ۲ بگو ای محمد آنان را که دل در دنیا بسته اند
 آنچه بدان متاع و بهره مند میشوید از دنیا کم است

پیروی کن که بر عاقلان آسان بود که
 روزی چند اگر چه در محنت باشند صبر
 کنند چون یقین دانند که بصبر
 آسایش و سلطنت جاودانی خواهند یافت
 چرا اگر کسی که معشوقی داشته باشد
 و با او قرار دهند که هر گاه امشب به
 نزدیک وی شوی هرگز دیگر ویرا نبینی
 و اگر صبر کنی بعد از امشب هزار ماه
 ترا تسلیم کنیم بی رنج و بی خطر دائم
 هر قدر عشق آن عاشق عظیم باشد
 اما بر آن صحبت هزار ماه راحت صبر
 یک شب اگر چه در محنت است باو آسان بود
 و بحکم عقل نسبت مدت دنیا با مدت
 آخرت نه نسبت هزار یک است بلکه
 تفاوت در میان فانی و باقی بهیچوجه نمی
 توان قرار داد -

ای عزیز شنیده ای که دنیا فانی

و آخرت باقی است

اما ذوق این سخن بدان که هر نعمت
و راحت که بمرک منتهی شود درازی آن
سود ندهد.

بحکم عقل بودنی را نابود باید
شمرد - نوح علیه السلام هزار سال کم اند^{۱)}
زیست اکنون که نزدیک پنجهزار سال است
که مرده است چنان میشاید که هرگز نبوده
است - قدر نعمتی را بود که ابدی باشد و آن
سلطنت آخرتست که آرزو نهایت نیست و معنی
ابدی آخرت آنست که اگر فی المثل فرض
کنیم ما بین آسمان و زمین که ارتفاع
آنها پانصد سال راه تقریر کرده اند بر از
دانه خردل باشد و مرغی را فرمایند که سر
هر یک هزار سال یکدانه بر دارد آن دانه ها
با آخر خواهد رسید و از مدت آخرت هیچ چیز کم

نخواهد شد بلکه نسبت کم و بیش از صفات
 امور متناهی باشد و آخرت نامتناهی است
 ای عزیز در خبر است که حضرت جبرئیل
 از حضرت نوح علیهما السلام پرسید که ای نبی الله
 دنیا را چون یافتی گفت با جبرئیل آن را
 چون خانه دو در یافتم از يك اندر شدم و
 لحظه مكث کردم و از یکی بیرون شدم و
 یکروز حضرت سلیمان بر تخت باد نشسته بود
 و جنب و انس و پری و وحوش و طیور همه
 در زیر فرمان او میسر بودند بر عابدی
 از بنی اسرائیل بگذشت عابد سلیمان و
 سلطنت او نگاه کرد سلیمان گفت ای
 عابد مبادا سلطنت دنیائی من در خاطر
 تو خطور کند بعزت پروردگار که يك
 تسبیح اندر صحیفه موسی بهتر است از هر
 چه داؤد و سلیمان را داده اند از سلطنت
 دنیا که آن تسبیح باقی و ابدی ماند و این

سلطنت باآخر خواهد رسید و فانی خواهد شد
 ای عزیز سخن حکما است که اگر دنیا که
 فانی است از زر بودی و آخرت که باقی
 است از کهنه سفالی بودی بر عاقل و واجب
 بودی که سفال باقی را اختیار کند نه زر
 فانی چه جای آنکه آخرت زر باقی باشد و
 دنیا سفال فانی

یکی ابراهیم ادم را گفت که مرا نصیحتی
 کن گفت ای برادر فلوسی را در خواب دوست
 تر داری یا گوهر صد هزار دیناری را در
 بیداری گفت گوهر را در بیداری گفت پس
 دنیا خواب است و آخرت بیداری و آنچه
 در دنیا است نسبت به نعیم آخرت کمتر از
 فلوس است نسبت بگوهر صد هزار دیناری
 ای عزیز دنیا زن قبیحه نا بکار است
 اگر تو آن را از دست نگذاری آن بناگاه
 ترا از دست بگذارد و بر دیگری شود

عیسی علیه السلام در مکاشفه خود دنیا را
 دید در صورت بك پیر زن پرسید ای عجزوزه
 چند شوهر کرده گفت با عیسی در عدد
 نیاید گفت بمردند یا طلاق دادند گفت نه
 همه را هلاك كردم گفت عجب از حماقت
 اهل دنیا که می بینند با دیگران چه می کنی
 و آنگاه در تو رغبت می کنند در خبر است که دنیا
 را روز قیامت بر خلق نمایان کنند در صورت
 پیرزن زشتی که بد چشم دندان بیرون آمده سفیدی
 موی او با سیاهی آمیخته چون اهل عرصات در
 او نگرند گویند نعوذ بالله این چیست
 بدین قبیحی و زشتی گفته بود این آن دنیا است
 که بدان مغرور شده و تفاخر میکردند و اسباب
 آن یا یکدیگر حسد بردندی و دشمنی با یکدیگر
 ورزیدندی و خون ها بناحق ریختندی و
 قطع رحم کردندی و آنچه بر شما آمده
 است از عقوبت آن است آنگاه فرمان آید

تا دنیا را بدوزخ اندازند دنیا فریاد بر آورد
 که خدایا طریق عدالت آن است که دوستان
 تو با تو باشند و دوستان من با من بی
 دوستان خود هیچ جای میروم فرمان آید تا
 اهل دنیا را که دوستی دنیا بر دوستی مولا
 اختیار کرده اند با دنیا در دوزخ اندازند
 ای عزیز بدان و آگاه باش که از دنیا رو
 با آخرت آوردن و راه آخرت را گرفتن اگر
 چه جان کندن است و از هر چه در دنیا
 است از محنت مشکل تر است اما چه باید
 کرد که این بار را گردن تو نهاده اند و
 تو بزیر دستی حکم خداوندی و تو این کار
 را بر طرف نخواهی کرد که در دست رس
 هیچ کس نیست بلکه فرمان ازلیست و
 حکم لم یزلیست که در ازل الازل بر تو
 قرار داده اند که ترا رفتن این راه لازم است
 و ناچار و ترا آن مصیبتها که یک یک بر

تو عرض کرده شده از موت و حساب و کتاب
 و عذاب و عقاب و غیر ذلک همه در پیش
 است و این سفر دراز بینهایت ترا کردن
 محقق است خواه با زاد و توشه و تدارک
 روی بنوعی که خدا از تو خشنود بود و
 موجب پادشاهی و راحتی جاودانی تو باشد
 خواه بی زاد و توشه و تدارک روی بطریقی
 که خدا از تو ناراضی و موجب شقاوت و
 ندامت و مذلت ابدی تو باشد
 بنا بر این ای عزیز تر بر تو واجب است که
 هر روز يك بار فکر بر سر کار خود کنی و
 تأمل در کار آخرت خود نمائی در خلوتی
 چنانکه بغیر از پروردگار تو کسی آنجا
 نباشد روی بنفس اماره خویش کنی و او
 را پند دهی و عقاب و توبیخ بسیار از وی
 باز نگیری و باو خطاب کنی که ای نفس تو
 دعوی زبری و عاقلی کنی و اگر کسی ترا

گوید که احق و نادانی در غضب آبی و خشم
 گیری با وجودیکه احق و نادان تر از تو کیست
 که مثل تو مثل کسیست که بجنده و بازی
 مشغول باشد در وقتی که لشکر گران بر در
 شهری منتظر ایستاده و کسی را فرستاده
 باشند که او را گرفته ببرند و هلاک کنند
 ای نفس بعینه تو آن کسی که لشکر مردگان
 بر در شهر تو منتظر تو اند و عهد کرده اند
 که تا ترا نبرند بر نخیزند باشد که ترا امروز
 ببرند اگر امروز نبرند فردا ببرند کاری که
 نخواهد بود البته بودی گیرد ملک الموت کسی
 را خبردار نمیکند و وعده نمی نهد که در
 فلان وقت می آیم ناگه آید در وقتی آید
 که از او ایمن باشی چون مرگ را ساخته نباشی
 چه حماقت بیش از این است ای نفس شرمنده
 شوی همه روزگار در غفلت میگذاری و
 بمعاصی مشغول میشوی اگر می پنداری که

حقتعالی نمی بیند کافر محضی و اگر دانی
 که از معصیت تو دانا و بیناست سخت بی
 شرم و دلیری که از اطلاع وی هیچ باک
 نداری و پروا نمیکنی ای نفس اگر غلامی
 از غلامان تو در حق تو نافرمانی کند و
 در حرم تو خیانتی کند خشم تو با او
 چون است و او را خلاصی چون خواهد
 شد پس ای نفس تو از خود که از او
 عاصی ^{را} میشوی و در حرم شرع او خیانت
 میکنی بچه ایمن شده اگر می پنداری که
 طاقت عذاب وی داری انگشت در آتش نه
 تا بی طاقتی و بیچارگی خود بدانی و اگر
 می پنداری که هر بدی که می کنی ترا بدان
 نخواهند گرفت پس بقرآن کافری و انبیاء و
 اولیاء را دروغ گو میدانی بلکه قول خدا را
 هم دروغ میدانی که می گوید وَ مَنْ يَعْمَلْ

سواً بجزبه یعنی هر که عمل بدی میکند
البته جزا داده میشود بآن و او را عقوبت
خواهند کرد

ای نفس دائم تو بجه غم شدۀ همان
خواهی گفت که خدا کریم است و رحیم مرا
بکرم خود عفو کند و عقوبت نرساند ای
نفس این هم راه غلط است چرا اگر چنان
بودی که زعم تست چرا صد هزار کس را
در رنج و بیماری و کرسنگی و فقیری و جذامی
و دیگر علت های زشت می انداخت با وجود
اینکه اکرم الاکرمین است پروای هیچکس
ندارد و چرا در دنیا در باب رزق اعتماد بر
کرم خدا نمیدهی که دست از کسب و کار
بداری و بگوئی خدا کریم است مرا بیکسب
رزق خواهد داد چون کار خود را در آخرت
حواله کرم خدا میکنی و میگوئی خدا کریم
است مرا بیعمل می بخشد پس در دنیا هم

بگو خدا کریم است مرا بیکسب و کار
 رزق می دهد مگر گمان تو آنست که مردن
 تو خدای تو متغیر می شود و از صفت بیکرمی
 که در دنیا دارد بصفتم کرم داری خواهد
 شد در آخرت باین جهت در دنیا اعتماد
 بر کرم او نمیدهی و در آخرت می دهی
 حاشا ثم حاشا ای نفس راست میگوئی خدا
 کریم است اما کرم او آنقدر بس نیست که
 در مقابل عملی که در مدت روزی چند
 معدود فانی از تو واقع میشود سلطنت جاودانی
 بنو بدهد چه سلطنت سلطنتی که سلطنت
 روی زمین بهزار مرتبه از آن کمتر بلکه
 کرم خدا بزعم تو بدین ثابت خواهد شد
 که بی عمل سعادت ابدی بنو دهد ای نفس
 این نوع کار اگر در قانون پروردگار
 میبود در حق بزرگان درگاه می بود از
 انبیاء و اولیاء و اهل بیت و غیرهم گویا

بزعم تو ای نفس آن جماعت بزرگواران آنقدر
 جان کنندن که میکردند و دنیا را زندان خود
 میساختند و کام خود در دنیا نمیدادند ندانسته
 اند که خدای تعالی کرم دار است اما بزعم تو
 گویا کرم داری خدای تعالی همین در
 خصوص تست و آنجماعت بزرگواران از کرم
 خدا محرومند بدین واسطه اعتماد بر کرم خدا
 نداده اند همچون تو ای نفس دائم که در اینجا
 بخاطر تو میکند که آن بررگان آنقدر جان
 کنندن برای علو مرتبه و رفع درجه کرده
 اند نه از برای خلاصی از عذاب و وصول به
 ثواب ای نفس این خاطر از شیطان است چرا
 که در نزد پروردگار خورد و بزرگ و بیش و
 کم یکسانست اگر ایشان بیعمل اعتماد بر کرم
 خدا می دادند برای علو مرتبه و رفع درجه
 هم می دادند خدای تعالی که بیعمل بکرم خود
 تعیم الهی بتو میدهد چرا بی جفا و جان

کنندن بکرم خود آن بزرگان را علو مرتبه
 و رفع درجه نمیدهد تا ایشان هم با اعتماد بر کرم
 خدای تعالی آن جفا و مشقت نکشند این
 سخن هم هیچست پس ای نفس دلم که بهانه
 دگر راست کنی و گوئی چنین است که تو گفتی
 و گفته ترا یقین کردم ولیکن طاقت رنج کشیدن
 اجتناب شهوات و ارتکاب طاعات ندارم جواب
 تو آنست ای نفس که هیچکس طاقت رنج
 کشیدن ندارد و ایکن اگر او را ناچار و لازم
 باشد که رنج از این جهان بکشد طریق عقل
 آنست که رنج اندک اختیار کند نه رنج بسیار
 خاصه که این رنج اندک سبب دفع رنج بسیار باشد
 ای نفس چون امروز طاقت این رنج اندک
 نداری فردا طاقت رنج آتش دوزخ و مذلت
 و راندگی و دوری از درگاه پروردگار چون
 داری ای نفس در طلب جاه و منصب و زور
 سیم فانی صد هزار رنج و مشقت دنیائی میکشی

تا بدست آوری چرا در طلب ملك و پادشاهی
 ابدی نیز رنج نمیکشی ای نفس بقول يك طبيب
 اگر چه نصرانی با یهودی بود در طلب آن
 درستی و دفع مرض مدت عمر خود دست از
 شهوات دنیائی بداري و آنچه عزیز است از
 انواع طعام مثل گوشت و روغن و میوه
 همه را بقول آن طبیب که تو هم صحت بدن
 است از دست بداري و خود را در ریاضت
 و جفای عظیم کنی مگر ای نفس قول خدا
 پیش تو چون قول طبیب جاهل نصرانی نیست
 و ضرر آتش دوزخ از ضرر بیداری بیشتر نیست
 و مدت آخرت که ابدیت است از مدت عمر فانی
 تو درازتر نیست ای نفس بهانه تو همه هیچ
 است و کار تو جز آن نیست که نعمت و لذت
 دنیا در دل تو قرار گرفته و بدل عاشق و
 وابسته وی شده ای نفس اگر بد و زخ و
 بهشت و کار آخرت چندان اعتقاد نداری

باری ترا یقین مَرَك حاصل است و بیگمان
 دانی نعمت و لذتی که دل در او بسته و
 عاشق و شیفته وی شده همه را از دست تو
 باز ستانند و تو در عذاب فراق وی ایمانی
 پس چندانکه خواهی دوستی این حطام دنیوی
 در دل محکم تر میکنی که رنج تو بیشتر
 خواهد شد ای نفس شرم از پروردگار خود
 کن در دنیا چه آو بزی اگر از شرق تا
 غرب دنیا را همه بتو دهند و خلائق ترا
 سجود کنند تا مدت اندک تو و ایشان همه
 خاک سیاه شوید چنانکه کسی از تو یاد
 نیارد چنانکه از ملوک گذشته خصوصاً از
 دنیا کم اندر کمی بتو داده باشند آن هم
 مکدر و آمیخته رنج و غمنا باشد .

ای نفس بهشت جاودانی را بدین سبب فروختن
 بسیار حماقتت شرمزده شوی اگر کسی گوهر
 شب افروز صد هزار دیناری را بدهد و در

عوض آن شکسته سفالی بگیرد چگونه بوی
 خنده و استهزاء کنی چگونه بر نادانی او
 حسرت خوری و تو خود در این معامله خود
 آخرت را که گوهر جاودانی است از دست
 رها کرده و در عوض آن دنیا که از کهنه
 سفال شکسته کمتر است از آخرت قانع شده
 و کرام الکاتبین که حافظ اعمال و افعال
 تواند بر نادانی تو در این معامله حسرت
 خورند بلکه بحال تو گریه کنند و تو باز
 کار خود غافل شده و هیچ ترحمی بنحود
 نمی کنی و برای خود حسرت نمیخوری و بر
 نادانی خود نمیگری گویا منتظر آنی که
 ناگاه اجل در آید و کار از دست رود
 در ندامت و حسرت ابدی افتی ای عزیز
 اگر هر روز توانی اما هفته دو بار نفس
 خود را خطاب کن و او را بدین طریق که
 معلوم تو شد پند و توبیخ کن انشاء الله

تعالی باطن تو البته متاثر شود و ترا
 البته فایده رسد لا اقل دانی که در کار عبث
 افتاده و بتقصیر خود معترف شوی و ترا
 خوفی و هراسی در باطن گردد شاید که ناگاه
 آن خوف و اعتراف ترا بر سر عمل صالح آورد
 و ترا بسعادت ابدی رساند و الحاصل ای
 عزیز مقصود از آفرینش عالم وجود انسانی
 است و مقصود از وجود انسانی معرفت و
 محبت خدا است که وصول بدولت ابدی
 بدان منوط و نیل بسعادت سرمدی بدان
 مربوط است و معرفت و محبت خدای تبارک
 و تعالی بیعمل صالح و عبادت خالص میسر
 نشود و اعظم اسباب اکتساب عمل صالح
 نقد حیات و سرمایه اوقات و ساعات است
 که چون شخص طالب آن نقد و سرمایه را
 در مداومت بر وظایف طاعات و مواظبت
 بر مراسم عبادات صرف کند سابقه عنایت

ازلی استقبال او کند و راه هدایت بر وی
 بگشاید و دل او مهبط انوار معرفت شود
 و جان او مخزن اسرار محبت گردد و خلعت
 های دولت ابدی در وی پوشانند و نثارهای
 سعادت سرمدی بر او افشانند و خاتمه احوال
 وی از غرامت^۱ مصون ماند و عاقبت افعال و
 اعمال وی از حسرت و ندامت مأمون گردد
 و کراهیت مرگ از طبع وی بر نخیزد بلکه
 چون نشنه بر آب مایل بمرك گردد و ساعت
 بساعت چشم انتظار در راه ملك الموت نهد
 که مرده مرگ را کی آورد و خود را در
 حریم وصل و سلطنت جاوید کی بیند آخر
 الامر ناگاه ملك الموت بشرف ملاقات او
 فائز گردد و باعزاز هر چه تمام تر روح
 منور او را از این کالبد خاکی بیرون
 برند و بتعظیم تبجیل^۲ بسیار صفوف ملائکه

در پس و پیش او افتاده او را بفردوس اعلی
 برند و سلطنت ابدی و پادشاهی سرمدی او
 را مسلم فرمایند رَزَقْنَا اللَّهُ وَاَيُّكُمْ (۱)
 و اگر عیاذاً بالله برخلاف این رویه کسی
 ابلهی کند و عقل خود را پیروی نکند و
 این قدر پند و موعظه و آیات و احادیث
 و اخبار و آثار که از خدا و انبیاء و اولیاء
 و علماء و صلحاء بر او خوانده شده با و
 فایده نداده باشد بلکه همه لذات را در این
 تمتعات فانی منحصر دارد و همه راحت را
 بر شهوات بهیمی مقتصر (۲) شمارد و ایام حیات
 را سرمایه استیفاء (۳) مناهی داند و حاصل اوقات
 را پیرایه استقصاء (۴) ملاعب و مناهی گرداند
 آخر الامر از نفحات ریاض دلالت و هدایت
 بوی و بهره نبرده و نادیده و از رشحات بحر

۱- آن روزی بفرماید خدا ما و شما را ۲ - سه هفته ۳ - تمام

را فرو گرفتن ۴ - بندهایت چیزی رسیدن

عبودیت و معرفت جرعه نا چشیده محبت
 حطام خبیث خسیس دنیوی چنک در دامن
 دل او زده و کراهیت و بغض مرک با طینت
 طبع او آمیخته و کار آخرت ناساخته ناگه
 در وقتی که قدرت بتکم نداشته باشد بمقتضای
 فَكشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ^۱

برده کارها از پیش چشم او بردارند و ضلالتی
 که عمر را در آن گذرانیده و سعادتنی که از او
 فوت شده و بر همه معلوم و مشهور گردد
 و در آتش حسرت و ندامت افتد و بمقتضای
 وَاتَّقُوا يَمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ
 الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ
 قَرِيبٍ فَأَصْدَقَ وَآكُنْ مِنْ الْأَصَالِحِينَ^۲

۱- پس بر داشتیم از دیده او پرده جهل و غفلت ترا و چشم تو
 امروز نیزین است پس آنچه را شنیده بودی امروز نمایه می بینی
 ۲ - و خورج کنید از آنچه عطا کرده ایم شما را قبل از آنکه
 مرگ پیش یکی از شما آید پس بگویند ای پروردگار من کاش
 باقی میگذاشتی مرا تا آنکه مدتی تا صدقه بدهم و از نیک
 مردان باشم

آنساعت از خدای خویش مهلت يكساعت عمر
 طلبد که مگر در آن ساعت عملی کند و بموجب
 وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا^۱ او را
 مهلت و امان ندهند و باو بگویند که ای نادان تو
 مهلت يكساعت از ما می طلبی ما ده هزار ساعت
 ترا عمر دادیم و بسد گونه روش و سلوک
 ترا بدرگاه خود خواندیم و ترا راه درگاه
 خود نمودیم و ترا قدرت و طاقت رفتن آن
 راه هم دادیم هیچ پروای سخن ما نکردی
 و شنیده را شنیده گرفتی حالا که کار از
 دست رفته است مهلت يكساعت عمر از ما
 می طلبی که در آن ساعت عملی کنی که سبب
 نجات ابدی تو شود هیئات هیئات که این
 مراد بر نیاید آنگاه کرام الکاتبین که دو
 فرشته مقرر بند و اعمال او را مواظبت نموده

۱- و هرگز مهلت نمیدهد خدای تعالی هیچ نفسی را چون اجل

و نگاهداشته اند در نظر او ظاهر شوند و
 زبان طعن و توییح باو دراز کنند که شرمنده
 شوی ما را هم شرمنده کردی و خود را هم
 این عمل خبیث را چگونه معروض درگاه
 اقدس پروردگار کنیم خدا از تو ناراضی
 باشد که ما را ناراضی گذاشتی آنگاه جائیکه
 مناسب عمل خبیث او باشد باو بنمایند آنگاه
 با ذلال هر چه تمام بر روح او را قبض
 کنند و از دار راحت فانی او را بدار محنت
 باقی کشند مورد بغض و فقرت در دل او فقیر^۱
 حسرت و بر لب او زفیر^۲ محنت و در سینه
 او داغ خسران^۳ و در دیده او آب حرمان^۴
 راه ذات بر گیرد و جای آن دارد که
 خاکیان از حرمان آن غم دیده ناله حسرت
 بافلاک رسانند و افلاکیان از خذلان^۵ آن ماتم
 رسیده اشک اندوه و محنت بر خاک افشانند.

۱- ناله ۲- نفس ۳- زبان ۴- نا امید ۵- بی بهره گی

ای عزیز يك نكته از نصیحت باقی مانده
 است گوش دار که سر همه نصیحتهاست و آن
 این است که چون بقول خدا که در آن هیچ
 جای شك نیست معلوم تو شد که هیچکس
 از اهل دنیا نیست الا در وقت حضور موت
 مهلت يك ساعت طلبد که در آن ساعت مگر
 تصدقی یا طاعتی توشه راه خود سازد و این
 نص قرآن است و قبول تاویل نمیکند چنانکه
 بر تو خواندیم انفقوا الخ و هم معلوم تو شد
 که آن مدعی حاصل میشود و در آن وقت
 هیچکس را مهلت و امان نمیدهند و این هم
 نص قرآن است چنانکه بر تو خواندیم و لن
 يؤخر الله الخ بنا بر این چون البته بنص
 قرآن در آن وقت کار تو نوعی خواهد شد
 که محتاج يك ساعت عمر میشوی که مگر
 در آن عملی کنی و ترا مهلت و امان ندهند
 پس اگر عاقلی آن وقت را آمده گیر چرا

آنچه که آمدنی و بودنی است البته خواهد
آمد و چنان تصور کن که تو مهلت یکساعت
خواسته‌ای و ترا هزار ساعت مهلت داده‌اند که
در آن نلافی ماضی عمر خود کنی ای عزیز
یکی از خلفای اهل بیت زاهدی را که در زمان
او مشهور بزهد و تقوی و ورع بود طلب نمود
گفت ای زاهد مرا پندی ده گفت ای خلیفه
من بسفر چین و ما چین رفته بودم اتفاقاً ملک
آنجا کافر و بت پرست بود و کر شده بود دیدم
که باندوه تمام میگریست پرسیدم که سبب گریه
تو چیست گفت گریه من نه از بهر رفتن
شوائبست بلکه از آن میگریم که مبادا مظلومی
داد خواهی بر در من فریاد زند و من واقف
حال او نباشم اما چون چشم بر جایست همه
حال مظلومان را فریادرسی توان کرد فی الحال
منادیرا فرمود اهل مملکت را اعلام کرد که هر
که تظلم خواهد کرد جامه سرخ در پوشد و بر

در ما بایستد و خود هر روز برفیلی بزرگ سوار
 شدی و بیرون آمدی و هر که جامه سرخ داشتی و یرا
 بنزدیک خود خواندی و سخن و یرا بیواسطه
 ترجمان معلوم خود کردی و کار او را ساختی یا
 امیر المؤمنین اینکه من دیدم کافری بود و با
 وجود کافری آنقدر شفقت بر بندگان خدای
 تعالی داشت تو که مؤمنی و از اهل بیت رسولی
 نکه کن که ترا شفقت بر بندگان خدای
 تعالی چگونه باید باشد در خبر است در روز
 قیامت و سیاست یکی از سؤالیهای ملوک جهان
 آنست که گویند ای ملک ما بندگان خویش
 را بدست تو دادیم و گویندگان کلمه
 لا اله الا الله را محکوم و رعیت تو کردیم و
 گفته بودیم که حرمت مؤمنی بیش ما بیشتر
 از حرمت کعبه است و ترا هم ستوری^۱ چند
 بدادیم تو دل را همه وقت در ستوران خود

بستی تا در هر جا که مرغزاری سبز تر بودی
 چرا گاه آنها ساختی و از بندگان ما
 غافل ماندی چرا عزیزان ما را از ستوران
 خود پست تر داشتی ای عزیز چگونه جواب
 این سخن را ساخته باشی عبدالعزیز بن مروان
 خلیفه بود یکروز اندیشه کرد که در دنیا
 چندین نعم کردم حال من در روز قیامت
 چگونه خواهد شد پس کسی را با ابو حازم
 که زاهد و عالم روزگار بود فرستاد که از
 آنچه روزه بدان گشائی مرا چیزی فرست
 مقصود او آن بود که بداند اهل آخرت را
 همیشه چگونه گذرد ابو حازم پارهٔ سبوس
 بر نان کرد بر وی فرستاد و گفت خلیفه را
 بگوئید که همیشه دنیا را بدین گونه باید گذراند
 عبدالعزیز چون آن را بدید بگریست و در
 دلوی عظیم کار کرد و سه روز روزه داشت
 هیچ چیز نخورد و شب چهارم روزه بدان

سبوس بگشاد چنین گویند که آنشب با اهل
 خود صحبت کردی و ی عمر بن عبد العزیز
 که یگانه روزگار بود در عدل بوجود
 آمد از برکت آن اندیشه نیکو عمر بن عبد
 العزیز را گفتند که سبب توبه تو و توجه
 بجانب آخرت چه بود گفت روزی غلامی
 را می زدم گفت بقرس از شبی که با امداد آن
 قیامت خواهد بود وزیر دستی تو زیر دستی

مبدل خواهد شد *بزرگوار بودی*
 هارون را یکی از بزرگان دید که سر
 برهنه بر سنک ریزه گرم می مالید و می نالید
 دست برداشته گفت الهی تو نوی و من منم
 کار من آنست که هر زمان بر سر گناه روم
 و کار تو آنست که هر گاه بر سر مغفرت
 شوی گفتند به پیشید که جبار زمین پیش
 جبار آسمان چگونه نیاز میکند تا خود نیاز
 او بر آید پانه

ای عزیز بدان که غالب بر ملوک تکبر باشد و
 تکبر است که از آن خشم خیزد و خشم است که
 حاکم را با انتقام دعوت کند و خشم غول عقل
 خیراندیش است و علاج آن غول آنست که
 صاحب خشم چند بار تکلیف بر نفس خود
 کرده بسمی تمام در چند کار صبر کرده خشم را
 کام ندهد تا عفو و کرم و بردباری پیشه وی گردد
 و از دست غول خشم عقل وی خلاص شود
 نقل است که ابو جعفر خلیفه در خشم شد
 و فرمود تا یکی را بکشند که خیانت کرده
 و مستحق کشتن بود مبارک این فضاله مریدی
 متقی بود آنجا حاضر بود گفت یا امیر المؤمنین
 بفرما آن مرد را نکشند تا من از حضرت
 رسول صل الله علیه و سلم خبری بگویم تو
 رسانم آنگاه خود دانی گفت بگو گفت
 بروایت صحیح بحضرت رسالت پناه صل الله
 علیه و سلم پیوسته که فردای قیامت در

عرصات منادی آواز دهد که هر صبحه را
 در نزد خدای تعالی حقی است بر خیزد در
 آنوقت کسی که از گناه کسی گذشته باشد و
 خشم خود را فرو خورده باشد بر خیزد و
 بگوید اگر خشم فرو خوردن و عفو کردن
 حق است مرا در نزد خدای خود حقی است
 فرمان آید که صدق عبدی چون بنده ما بودی
 با وجود قدرتی که داشتی بر انتقام خشم خود
 را فرو خوردی و صاحب گناه را عفو کردی
 ما نیز آتش غضب را بابت رحمت فرو نشانیدیم
 و قلم عفو بر صفحه جرائم تو کشیدیم خلیفه
 چون این حدیث را شنید آنمرد را عفو کرد
 و مبارك ابن فضاله را ثنا گفت و تکریم و
 تعظیم کرد علی بن الحسین یکروز در مسجد
 میشد یکی بوی دشنام داد غلامان او بسیار
 ایستاده بودند قصد آن مرد کردند حضرت علی
 گفت دست از وی بدارند نگذاشت که به او

آزاری رسانند پس آن مرد را گفت ای عزیز
 آنچه از ما بر تو پوشیده است بیش از آنست
 که پنداری بگو تا حاجت تو چیست که از
 دست ما بر آید آن مرد بغایت خجل شد
 و سر در پیش انداخت و آنحضرت فی الحال جامه
 خود را بار بخشید و او را اعزاز و اکرام کرد
 ای ملک سخن کوتاه کنم و بدو کلمه ختم کنم
 بدان ای ملک خدا برا بر تو زیاد تر از خلق بسیار
 نعمتهاست و شکر آنها بر تو واجب است و
 هر که نعمت خدا برا شکر نگذارد در دنیا نعمت
 را زوال یابد و در عقبی مذلت و وبال بیند و
 شکر نعمت خدا نه آنست که تو بزبان بگوئی
 اَلشُّكْرُ لِلَّهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ که اگر این شکر بودی همه
 کس شاگرد بودی بلکه شکر خدای فرمان
 برداری خدا و انقیاد او امر واجتنب نواهی^(۱) است
 و تکلیف که بر تو کرده بدو قسم است يك قسم آنست

که میان تو و خدا است و آنرا حق الله گویند و
 یکی میان تو و خلق است و آنرا حق الناس گویند
 و بدان که آنچه میان تو و حق است اگر چه
 خطر عظیم دارد اما بعفو نزدیک تر است و
 احتمال عفو بیشتر دارد و اما آنچه میان تو و
 خلق است از حق الناس در قیامت بهیچوجه
 من الوجوه فرو نگذارند تا اعمال صالحه اگر
 داشته باشی در عوض آن بگیرند پس اگر خلاصی
 خواهی باید در میان خود و حق تعالی آن
 روش کنی در باب او امر و نواهی که اگر ترا بنده
 باشد و در امر و نهی تو آن روش کند از او
 خوشنود باشی و در میان خود و رعیت آن
 سلوک نمائی که اگر رعیت تو سلطان باشد
 و تو رعیت از آن سلوک راضی باشی عرض این
 عزیز سعادت ابدی آخرت کار عظیم است بی
 حیفای عظیم بدست نمی افتد و با این که تو
 پروای آن نکنی و این پند و مواعظه را گوش

نداری، ز طرف نمیشود و آسان نمیگردد پس
 هر چند که این بند و موعظه را هر بار گوش
 کنی خوب تر و غم کار آخرت در دل تو پیدا
 گردد و اگر در عمل خود را مقصر دانی اولی تر
 والسلام علی من التبع الحق والهدی



صلاة التسيح

صلاة التسيح که سابقاً بآن اشاره شده عبارت از چهار
 رکعت نماز است که به نیت (تصدق) سنت صلاة التسيح
 باین ترتیب بجا آورده شود که در هر رکعت در حالت
 قیام (ایستادن) بعد از خواندن فاتحه و سوره پانزده
 مرتبه و در هر يك از رکوع و اعتدال (قیام بعد از
 رکوع) و سجده اول و دویم و نشستن بین دو سجده
 بعد از خواندن اذکار وارد در آنها ده مرتبه و در
 جمله استراحت (نشستن بعد از سجده دویم در رکعت
 اول یا سوم) و در هنگام قعود (نشستن) برای تشهد
 پس از خواندن تشهد ده مرتبه که جمعاً ۷۵ مرتبه
 در هر رکعت میشود ذکر سبحان الله و الحمد لله و لا
 اله الا الله والله اکبر خوانده شود و ممکن است

که چهار رکعات مزبوره متصل بهم و یا متصل از هم که هر دو رکعت از آن مختتم سلام گردد گذارده شود و تصویب حضرت عزالی بر این است که در روز منفصل و در شب متصل بجا آورده شود و مستحب است که شخص مسلمان در هفته یکمرتبه و یا سالی یکدفعه و یا در مدت عمرش یکمرتبه این نماز را بجا بیاورد تا از ثواب و اجر آن که لا یشک است محروم نشاند



مرکز تحقیقات و نشر علوم اسلامی